

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجیر خلیل الله معروفی

برلین - اول می ۲۰۱۵

## من جوان کاکه ام، لنگی چپه تو میزنم

لغات و کلمات در عین قالب به معانی مختلف استعمال میشوند. در شرح بعضی از اصطلاحات، که ضمن سلسله ناتمام "اصطلاحات عامیانه کابلی" و بالخاصه طی مقاله "ده که روز نادیدیته دیدی، ده!!!" و مقالات مشابه دیگر، در همین پورتال نشر شد، به گوشه ای از چنین کلمات اشارت رفت. از جمله همین کلمات کثیر المعنی، یکی هم لغت "زدن" است، که درین مقاله اندکی بر آن مکتب میکنم - البته از نظر معانی اصطلاحی به حساب زبان عامیانه کابلی. از معانی اصطلاحی کلمه "زدن"، "خوردن" و "دزدیدن" را مد نظر میگیریم:

وقتی میگوئیم، که "یک غوری حیدری ره زد" یا "بُریم یک پلو پُر دم بزیم" یا "خوب هموطن لقمای (لقمه های) پنجسیری زده بُرو!!!"، درینجا "زدن" به معنای "خوردن" و "بسیار خوردن" و "خوردن در حد اشباع" است.

مگر وقتی گوئیم، "خانیشه زد" یا "جیب مه کتی تمام دار و ندارم، زدند" یا "سرمه ره از چشم میزنه"، درین حالت "زدن" در معنای "دزدیدن" یا "دزدی کردن" است. و بیائید، که کلمه "زدن" را در ترکیب "سرمه را از چشم زدن" اندک باز کنیم. برای این کار آن بیت معروف عامیانه را که گوید:

من جوان کاکه ام، لنگی چپه تو میزنم

روز روشن سرمه ره از چشم افتو میزنم

مد نظر میگیرم.

در مصراع اول مصدر مرکب "لنگی زدن" را - با قید "چپه تو" - در استفاده از کلمه "زدن" میبینیم و در مصراع دوم، نکته ای را که شگافتنش مد نظر این مقال است. مگر پیش از آن کمی در مورد کلمه "لنگی":

کلمه "لنگی" (به ضم اول) ظاهراً منسوب به "لنگ" و در معنای "دستار" و "لنگوته" (که به استناد فرهنگ "دری - انگلیسی" نسیم نگهت - در هندی "لنگوت" گویند، که مأخوذ است از پراکریت و سنسکرت) است؛ و "لنگ" پارچه ای باشد دراز و معمولاً به رنگ گل سرشویی یا رنگ شبیه رنگ پوست انسان، که در حمام و به خاطر ستر عورت به دور کمر خود پیچند. از نگاه هندسه لنگ به شکل مستطیل و طوری درست میشود، که بتواند بیشتر از یکبار بر دور کمر بیچد.

فرهنگ عمید "لنگ" و "لنگی" را مُعادل هم آورده است، که درست نیست؛ نه از نگاه ساخت لغوی و نه از نگاه مفهوم و مدلولی که از آن در زبان دری گرفته میشود. چه اصل لغت "لنگ" است و وقتی "یای نسبت" را در عقبش بچسبانیم، از آن "لنگی" درست میشود. اگر به منطق آقای حسن عمید و فرهنگش بسنجیم، "فیروزه" مُساوی میشود با "فیروزه ئی" و "گدا" مساوی میشود با "گدائی" و "مرد" میشود مُساوی با "مردی" و "کابل" میشود مساوی با "کابلی" و الخ. ما اما میدانیم، که این مؤلف بیچاره از دستور زبان آگاهی ناقص داشته است!!!!!!

و به طور عام:

فرهنگهای لغات تألیف ایرانیان را باید - و حتماً و حتماً - با قید احتیاط و تأمل مدار اعتبار دری افغانستان قرار بدهیم. چون ایرانیان محض نیاز "فارسی ایران" را مد نظر داشته اند، و نه نیاز "زبان دری" را به طور عام؛ خصوصاً که مؤلفان ایرانی نسبت خودخواهی و خودمحوری که داشته اند، بدون داشتن علت موجّه علمی، خود را از کوائف، باریکیها، ظرافتها، اصالتها و خصوصیات زبان دری افغانستان قطعاً آگاه نساخته اند و اگر ساخته اند، از آن در عمل استفاده نکرده اند. از همین رو نه فرهنگهای لغت ایشان صد در صد برای ما مردم افغانستان قابل قبول بوده میتواند و نه هم مؤلفه های دستوری و نتایجی را که عملاً از دستور و گرامر زبان دری/فارسی میگیرند. به تأکید و مؤکداً گوشزد میکنم، که وطنداران ما در هنگام استفاده از فرهنگهای لغات و کتب دستور زبان فارسی ایران، تأمل و دوراندیشی را همیشه مد نظر داشته باشند و نص چنین کتب را مثل آیات تغییر ناپذیر قرآنی، نپذیرند!!!!!!

اگر مثال دیگری بخواهیم، تا مؤلفه ترکیب "لنگی" بیشتر قابل درک گردد، کلمه "بولانی" را پیش میکشیم، که با چسپاندن "یای نسبت" در آخر "بولان" درست گردیده است. "بولان" گیاهی وحشی و خودروی است، نظیر سیچ و زبان بره و پنیرک و شنبلیله و غیره. چون آن خوراکه مشهوری را که به نام "بولانی" مینامیم، در ابتداء در داخل خود "بولان" داشت، نامش را "بولانی" ماندند. بعدها در عوض گیاه "بولان" از "گندنه" استفاده کردند، که برخلاف "بولان" در همه جای و همیشه در دسترس است. و امروز انواع مختلف بولانی وجود دارد؛ از قبیل "بولانی کچالو"، "بولانی گل کدو"، "بولانی پنجال رواش"، "بولانی بادنجان رومی" و غیرهم؛

و بولانی را که روستائیان کابل و قرب و جوارش در تندور<sup>۱</sup> پخته میکنند، کیفیتی دیگر دارد. میبینیم که "بولانی" و "لنگی" که اسمای ذات اند، با گرفتن پای نسبت از اسمای ذات "بولان" و "لنگ" پدید آمده اند - ایجاد "اسمای ذات" از "اسمای ذات" دیگر در پیوند با "پای نسبت".

بارها گفته ام، که عوام در ترکیب و ساخت کلمات مهارتی دارند بسزا و بی مانند؛ و ترکیباتی را که عوام کابلی ساخته و به کار میبرند، از نگاههای مختلف در حد اعجاز است. و بیائید ترکیب مجعزه آسای "سرمه را از چشم زدن" را از نزدیک مطالعه کنیم:

زمانی بود که شعرای دریگوی و سخنسرایان این زبان شعرگرای<sup>۲</sup> به صنعت مبالغه و اغراق توجهی خاص داشتند؛ خواه در وصف خوبرویان بوده است، یا در مدح شاهان و کشورکشایان. در آن زمان که کشورکشائی، رمز و فارمول عظمت و سطوت شمرده میشد، شاعران مداح در زمینه فتوحات و انسانکشی و تسخیر ممالک ضعیف و کمزور سر خود را میشکستند. زبان مردم به مانند امروز دراز و شش بلسته، نبود که حمله بر حریم بیگانه را تقبیح کنند و در مذمتش قد برافرازند.

یک هزار سال پیش اعظم و اکبر شعراء و استاد اوستادان شعر دری، عنصری بلخی، تنها در وصف فتوحات سلطان یمین الدوله محمود غزنوی قصیده ای سرود، در یک صد و هشتاد بیت، که الحق از نگاه فن شعر و شاعری بی بدیل است و کاملاً عديم النظير. دو قرن بعد، که نوبت ترکتازی به سلجوقیان رسید، باز شعرای زبان دری در وصف عظمت شاهان زبان گشودند و

---

<sup>۱</sup> - در منطقه "نوی کلن" Neuköln شهر برلین، که تراکم تُرکها در آن واضحاً به چشم میخورد، نانوائی وجود دارد، که نان لواشه تئوری عرضه میکند. در لوحه دکان به دری/فارسی نوشته اند:

"نان ته نوری" و "نان تهنوری"

مالک این نانوائی از گردهای عراق است، که در دکانی کوچک و حقیر و فقیر، سه تنور پهلوی هم تعبیه کرده؛ هر سه ایستاده. نانپزهای ایستاده و ماهری دست در کارند و تنورها همه جرّار و همین که نان گرد پَره کی یا لواشه را در تنور میزنند، در تی ثانیه پخته میشود و آماده مصرف و فروش. این نان خوشمزه واقعاً پرخریدار و پرفروش و به اصطلاح انگریزی "Bestseller" است.

درینجا مگر شرح کلمه "تنور" مد نظر من است، که در آن "ته نور" نوشته شده و گویا شجره ساخت این کلمه را نشان میدهد. بدین حساب "تنور" مخفف "ته نور" است و "ته نور" آن باشد، که در نقطه زیرینش "نور" برافروزند؛ یعنی آتش، که خود منبع نور است. و این ظاهر کار است، اما فرهنگهای معتبر این نکته را تأیید نمیکند.

فرهنگ "دری - انگلیسی" چاپ ۱۹۹۳ "پوهنتون نبراسکای اوماها"، که از طرف دانشمندان برجسته افغان و امریکائی و تحت سرپرستی پوهاند فقید "استاد محمد نسیم نکهت سعیدی" تدوین گردیده و در بین تمام فرهنگائی که در زبان دری/فارسی میشناسم، از اعتبار شایان و منحصر به فرد برخوردار است، در ذیل شجره "تنور" چنین نویسد:

«تنور» که در زبان محاوره "تندور" تلفظ شود، کلمه ای ست، که در پهلوی به شکل tanoor، در اوستائی به شکل tanoora در زبان اکدی در هیئت tinooru ثبت شده است...» (طرز بیان نوشته به دری - از معروفی) در زبان گردی - که با "دری" و "پشتو" از یک مادر زاده شده است - نیز "نان" گویند و "رستوران" را "ناندانه" نامند؛ چنان که "ناندانه گردی" نام یک رستوران کردی در برلین است؛ یعنی "رستوران کردی".

<sup>۲</sup> - "زبان دری" را با صفت "شعرگرای" توصیف کردم، چون این زبان زمینه پرورش و گرایش به شعر را بیشتر از هر زبان دیگر میسر میسازد؛ و از همین سبب است، که شعر دری در تارک تمام اشعار جهان میدرخشد!!!

ظهیر فاریابی - از شعرای نامدار قرن ششم هجری سرزمین خود ما - در وصف قزل ارسلان سلجوقی قصیده ای سرود، که معراج صنعت اغراق را نشان میدهد. دران چنین فرمود:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای      تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد  
بالای کائنات بپرد هزار سال      سیمرخ وهم، تا ز جنابش نشان دهد  
صد قرن بر جهان گذرد، تا زمام ملک      اقبال در کف چو تو صاحبقران دهد

اوج اغراق را درین ابیات ظهیر فاریابی در نظر گرفته و به سراغ "سرمه را از چشم زدن" برویم و آن بیت عامیانه کابلی را مجسم پیش دیده کشیم، که :

من جوان کاکه ام، لنگی چپه تو میزنم  
روز روشن سرمه ره از چشم افتو میزنم

میبینم که مردم عوام کابلجان ما با همان مهارت و ظرافت و کیاست لدنی خود، مصراع دوم را چنان پرداخته اند، که روی هزاران بیت ظهیر فاریابی را میشود؛ یعنی چه؟؟؟  
یعنی که شعرای فنّانی چون حکیم ظهیرالدین فاریابی و حکیم انوری باوردی (ابیوردی) دست به سینه بیایند و دست عوام کابلی ما را بشویند؛ و اندرین عرصه به خاک تلمذ نشینند.  
"روز روشن سرمه را از چشم آفتاب زدیدین" واقعاً اوج و معراج تخیل و تخیل است در فنّ اغراق. مگر عوام کابلی ازین ترکیبات تخیلی کم ندارند و من یکی دو عبارت کوچک را از زبان زنان کابلی نقل میکنم:

وقتی مادری فرزندش را پشت سودا راهی میکرد، جهت تأکید در سرعت رفت و آمد، میگفت:

«دگه همینجه بُدی!!!»

(دیگر همینجا بودی!!!)

یعنی چه؟؟؟ یعنی :

«آن قدر سریع بروی و برگردی، که گوئی هرگز از جای نجنبیده و نرفته ای!!!»

و یا وقتی به عیادت کسی میرفتند، میگفتند:

«فقط یک پلک آمدیم!!!»

(فقط یک پلک آمده ام!!!)

یا گویند:

"یک پلک افتو شد!!!"

و یا از روی زاری و تضرع کنان به مهمان ناچاپ گویند:

"حالی که آمدی، یک پلک خو بشی!!!"

(حالا که آمده‌ای، یک پلک خو بنشین!!!)

"پلک" که مراد از آن لحظه کوتاه بین دو "پلک زدن" است و در عربی "طرفة العین" نامیده میشود، در مثال آخری در حالت "مصغّر" استعمال گردیده است، که معنای "پلک" را با ظرافت و فطانت بیشتر ارائه میکند.

البته چنین افاده از لحظه کوتاه را در زبانهای دیگر دنیا هم میبینیم؛ چنان که در المانی Augenblick گویند، که مراد همان "پلک" و "طرفة العین" ماست.